

323(a)

79



323A

79

323-79

هزاره هزار عالم آفریده نشدی و خدای خویش را آشکارا نمی کردانیدم چون

در روزی که مرا امر رسیدم و ماهی فرزندان ترا نیز ببرت این گلمه خواهم در
هر که از نیک بس مؤمن موجد باید که هر لحظه این گلمه را آورد خوش سازد و فراموش نکند و این
هسته را آورد دگر ست که در حق او ارزانی فرموده است (حکایت) دیگر بشنو آورده
هن خود روزی عم پیغمبر ابوطالب نقل کرد که شیطان در صحرا شد و ناله با در بر آورد
در هوا و او را از مشرق تا مغرب بشنیدند جمله شیاطین که فرزندان شیطان بودند
ماتک را از پیش او جمع شدند و گفتند که ای بزرگوار ترا چه شد که چنین ناله سرد بر آوردی
ان گفت ای ابوطالب از عالم بر رفت شیاطین پرسیدند که او با ایمان رفت گفت
دیگر بیفتیجه با کفر زیست با کفر رفت شیاطین گفتند پس ترا ازین واقعه شادی باید
مرا باز در ناله شیطان گفت راست بگوید که محمد کیست جمله گفتند بهترین
مرا بوجودات ست شیطان گفت تا مادامیکه ابوطالب در حیات بود همگی عهت حضرت
کمالت صلی الله علیه و سلم برین بود که او ایمان آر اما چون خواست حق تعالی
نبود که او ایمان آورد پس کوشش محمد نمودند آشت من که رانده در کا هم تمام
همت من ست که از هر مؤمن ایمان بستانم بکوشش من ایمانیکه خدای تعالی در
حق مؤمنان داشته است چگونیکه بستانم (الغرض) بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمان
شد که فعلاً بیفتیجه را راست تو خواست ما ست هر چه خواهم آن کنم یکی را از خرابات بیرون
هرم و نام دوگوشی روی هم یکی را از صومعه مناجات بیرون کنم و اسم بیگانه بروی هم مناجاتی را
خراش کردیم و خراباتی را مناجاتی کنم یکی را کویم تو مقبول حضرت می دیگر پیرا
کویم تو مرا نهی شای (بیت) بسامر دخراباتی که زهن بر شتر بر بندد * بسامر د
مناجاتی که از مرکب فرافتد * شیطان مردود را برانم و از کس ترسم آدم خاکی
را بخرانم و از کس بکند ارم الهی بخرمت خویش که مرا در آن جهان و در پیرا
داری چون وقت آن رسد که از دار فنا به دار بقا بخرام و شیطان را هم که بنده
ترا از حضرت تونا امید گرداند و سواس آنرا نیست کردانی بینه و کمال کرده
وصلی الله علی محمد و علی آله اجمعین بر حوائج یا ارحم الراحمین بویاب در
در فضیلت و سخاوت مهر ابراهیم صلوات الله علیه و سلامه * لبرت
اند که حق سبحانه و تعالی لبرت این السلام علیه السلام را در طاوت چنان باخر
بود که هر کس پیغمبر را ولت مهمان بود ترا و زنی ترسانی بدر خانه گفت بدرگاه
و گفت یا ابراهیم

در روزی که مرا امر رسیدم و ماهی فرزندان ترا نیز ببرت این گلمه خواهم در
هر که از نیک بس مؤمن موجد باید که هر لحظه این گلمه را آورد خوش سازد و فراموش نکند و این
هسته را آورد دگر ست که در حق او ارزانی فرموده است (حکایت) دیگر بشنو آورده
هن خود روزی عم پیغمبر ابوطالب نقل کرد که شیطان در صحرا شد و ناله با در بر آورد
در هوا و او را از مشرق تا مغرب بشنیدند جمله شیاطین که فرزندان شیطان بودند
ماتک را از پیش او جمع شدند و گفتند که ای بزرگوار ترا چه شد که چنین ناله سرد بر آوردی
ان گفت ای ابوطالب از عالم بر رفت شیاطین پرسیدند که او با ایمان رفت گفت
دیگر بیفتیجه با کفر زیست با کفر رفت شیاطین گفتند پس ترا ازین واقعه شادی باید
مرا باز در ناله شیطان گفت راست بگوید که محمد کیست جمله گفتند بهترین
مرا بوجودات ست شیطان گفت تا مادامیکه ابوطالب در حیات بود همگی عهت حضرت
کمالت صلی الله علیه و سلم برین بود که او ایمان آر اما چون خواست حق تعالی
نبود که او ایمان آورد پس کوشش محمد نمودند آشت من که رانده در کا هم تمام
همت من ست که از هر مؤمن ایمان بستانم بکوشش من ایمانیکه خدای تعالی در
حق مؤمنان داشته است چگونیکه بستانم (الغرض) بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمان
شد که فعلاً بیفتیجه را راست تو خواست ما ست هر چه خواهم آن کنم یکی را از خرابات بیرون
هرم و نام دوگوشی روی هم یکی را از صومعه مناجات بیرون کنم و اسم بیگانه بروی هم مناجاتی را
خراش کردیم و خراباتی را مناجاتی کنم یکی را کویم تو مقبول حضرت می دیگر پیرا
کویم تو مرا نهی شای (بیت) بسامر دخراباتی که زهن بر شتر بر بندد * بسامر د
مناجاتی که از مرکب فرافتد * شیطان مردود را برانم و از کس ترسم آدم خاکی
را بخرانم و از کس بکند ارم الهی بخرمت خویش که مرا در آن جهان و در پیرا
داری چون وقت آن رسد که از دار فنا به دار بقا بخرام و شیطان را هم که بنده
ترا از حضرت تونا امید گرداند و سواس آنرا نیست کردانی بینه و کمال کرده
وصلی الله علی محمد و علی آله اجمعین بر حوائج یا ارحم الراحمین بویاب در
در فضیلت و سخاوت مهر ابراهیم صلوات الله علیه و سلامه * لبرت
اند که حق سبحانه و تعالی لبرت این السلام علیه السلام را در طاوت چنان باخر
بود که هر کس پیغمبر را ولت مهمان بود ترا و زنی ترسانی بدر خانه گفت بدرگاه
و گفت یا ابراهیم

و گوی که ای

در روی او دید گفت تو بیگانه مینمایی و طعام من از بهر بیگانگان نیست چون این
 سخن از ابراهیم علیه السلام شنید بشکست دل باز گشت در زمان جبرائیل علیه السلام
 در رسید و گفت یا ابراهیم فرمان شکر هفتاد سالست ما این مرد را رزق
 میدهم و هیچ وقت نکفتم که تو بیگانه ترا رزق نمیدهم و اما تو بیک
 وقت طعام ندی و طعم بکنی که تو بیگانه و طعام من لایق بیگانگان نیست
 بگوی چون ابراهیم علیه السلام این فرمان شنید بموجب آن فرمان از عقب آن
 تر سا بدوید چون نزدیک او در سید گفت ای مرد باز کرد و ایستاده شو که
 هر نعمتی که طلبی بتو بدهم آن مرد گفت ای ابراهیم تو همین زمان از پیش
 خود راندی این زمان از برای چه میخوانی ابراهیم علیه السلام گفت خدای من
 از جهت تو مرا عتاب کرد فرمان چنین رسید که ای ابراهیم چرا بنده مرا طعام
 ندادی ما هفتاد سال رزق او را رسانیم و نکفتم که تو بیگانه ترا رزق نمیدهم
 تو چرا بنده ما را طعام ندادی و دل او را شکسته کردی چون ترسا از ابراهیم
 علیه السلام این سخن بشنید تبسم کرد و گفت ای ابراهیم نیکو خدای که
 تو داری از بهر دشمن همچو تو دوستی را عتاب میکند بس از چنین رزاقی چرا
 بیگانه باشم اکنون کلمه بگو تا در دین پاک تو در آیم ابراهیم علیه السلام کلمه
 عرض کرد آنمرد بشرف اسلام مشرف گشت (دیگر روزی جماعتی از کبران
 نزدیک ابراهیم علیه السلام آمدند و گفتند ای ابراهیم کرسنه آمدی ما را طعام
 بده فرمود که بنشینید و طعام طلبید و تعظیم ایشان بسیار کردند و گفتند
 یا ابراهیم ما بیگانه ایم چندین احسان در حق ما از کجاست ابراهیم علیه السلام این مکالم
 از پروردگار خود آموخته ام که از بهر بیگانه بر من عتاب کرده است چون ایشان
 از طعام فارغ شدند ابراهیم علیه السلام گفت نعمتی از نعمتهای پروردگار من
 نخور دید یک بار خدای ما را سجده کنید ایشان از ابراهیم علیه السلام شرمند
 شدند و گفتند ای ابراهیم از بهر خاطر خوشه توست بسجده می بریم
 و همه سجده کردند ابراهیم علیه السلام دست بر آورد و گفت آلهی
 من سر ایشان را بسجده آوردم تو دل ایشان را بشرف ایمان منور کرد انی
 هنوز دست از دعا فرو نیاورده بود که ایشان سرهای خویش را برداشتند
 و گفتند یا ابراهیم روی سوی ما کن که قفل دلباز باشد اکنون زود باش و کلمه
 تا در دین خدای تو در آیم ابراهیم علیه السلام کلمه عرضه کرد جمله ایشان بشرف
 شرف شده مؤمن و مسلمان شدند.
 از ابراهیم علیه السلام را شرط برین
 مان طعام نخورد تا یک روز نماند
 و زدیکش تا شام منتظر مان
 از هیچ جانب نرسید آنروز
 نرسید روز سوم بخاطر

رسانید که خدا بر ابراهیم چون من بنده^۶ باشد که سه روز بقره مهمان طعام نخورده ام همان
 ساعت جبرائیل صلوات الله علیه و سلامه در رسید و گفت یا ابراهیم فرمان میشود که آنچه در
 خاطر کنز انیدی ما عالم اکنون بصحرای بیرون شو تا بنزد کن مرا ببینی ابراهیم علیه السلام
 روی بصحرا کرده رفت و بعد از زمانی از دور صومعه^۷ دید چون نزدیک صومعه رسید دید
 که بنده^۸ مر خدا ی تعالی را عبادت میکند ابراهیم علیه السلام نزدیک او رسید و گفت
 السلام علیکم آن مرد جواب سلام بداد و گفت مرحبا خوش آمدی که منتظر مهمان بودم
 آنکه دست بسوی آسمان برداشت و گفت شکر مر خدا ی را که امروز مهلت روزه^۹
 من باخر رسید که مرا تنها افطار نفرمودنا آنکه دولت مهمان روزی من کرد انید ابراهیم
 علیه السلام پرسید ای بنده^{۱۰} خدا مرا بکوی که مهلت روزه^{۱۱} توجه باشد گفت ای مهمان من
 بدرگاه خدا ی تعالی نذر کرده بودم بعد از سی روز روزه کشایم امروز سی روزست که
 دولت مهمان روزی من کرد انید افطار با تو کنم ابراهیم علیه السلام این سخن را شنید در
 خاطر کنز انیدی که حضرت خدا ی عزوجل را چنین بندگن بوده است که سی روز بقره
 مهمان طعام نخورد ابراهیم پرسید که ای بنده^{۱۲} خدا مرا بیک نشان ده که از تو هم کسی در
 زهد زیاده باشد گفت آری در فلان کوه زاهد ست که مر خدا ی را عزوجل بنده کنی
 میکنند او در زهد و در تقوا از من زیادست چون ابراهیم علیه السلام این سخن را از وی
 بشنید بعد از افطار روی سوی آن کوه کرد چون نزدیک او رسید دید که بنده^{۱۳} از بند
 های خدا ی خلوت نشسته و هر دو چشم در هوا دوخته و دست برداشته نزدیک او
 کرد زاهد جواب سلام داد و گفت ای مهمان من منتظر تو بودم و هر دو دست برداشته
 حمد و ثنای خدا ی را بر زبان راند که شکر میکنم مر خدا ی را که توفیق مدت روزه^{۱۴} من
 بداد و آخر هم دولت مهمان روزی کرد انید تا افطار با مهمان شود ابراهیم علیه السلام
 پرسید که مدت روزه^{۱۵} توجه بود گفت من بدرگاه خدا ی تعالی نذر کرده بودم که شصت روز
 تمام بگذرد آنکه روزه کشایم امروز مهلت روزه^{۱۶} من با آخر رسید که خدا ی تعالی ترا بمن
 رسانید تا آنکه افطار با تو کنم آنکه طعام از زنبیل بکشید و با ابراهیم علیه السلام افطار کرد
 چون از طعام فارغ شدند ابراهیم علیه السلام گفت ای زاهد از تو هم کسی در زهد و در
 ریاضت زیاده باشد گفت آری در فلان وادی غارست و در آنجا زاهدی هست مر خدا ی
 را عزوجل عبادت میکنند میان ما و آن فرقست که از زمین تا آسمان چون اخبار بزرگی
 او شنید قصد دیدن او کرد چون نزدیک او رسید او را دید سلام کرد زاهد جواب سلام
 داد بعد از آن گفت خوش آمدی که منتظر مهمان بودم فی الحال دست برداشت و حضرت
 عزوجل را حمد و ثنا گفتن آغاز کرد و گفت الهی بگرم خود توفیق مهلت روزه^{۱۷} من باخر
 رسانیدی و گرم دیگر آنکه دولت مهمان هم روزی شد ابراهیم علیه السلام گفت بدرگاه
 خدا ی تعالی چه نذر کرده بودی گفت ای مهمان نذر کرده بودم که چون نود روز بگذرد